

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من حیث المجموع، روایاتی که در باب ارتداد بود و همچنین احکامی که مترتب بر ارتداد بود از قبیل قتل و حبس و افتراق زوجیت و تقسیم اموال بین وراثت، اینها را بیان کردیم.

در مورد روایات از آنجایی که روایات مختلفی در این باب هست و بعضی از آنها در نظر اولیه موجب تضاد در [بین] معانی و مدالیل آنها [می شوند] مطالبی عرض شد و ما در بحث روایات به یک معنای وسیعی از شرک و کفر و ارتداد می‌رسیم که آن معنا در بسیاری از افراد متحقق است و قطعاً منظور از ارتداد، این معنای وسیع نیست بلکه معنای خاصی است که آن معنای خاص، موجب ترتب این احکام است و با توجه به موارد مختلفی که در بحث ارتداد هست، این طور به نظر رسید که دسته بندی روایات را گرچه یک دسته بندی اجمالی کردیم اما از نقطه نظر مصادیق مختلفی است که آنها دارند، این دسته بندی را به وقت دیگری موکول کنیم.

فرض کنید که در بعضی از روایات حکم کفر به مجبره یا به افراد مفوضه داده، یا اینکه حکم کفر و شرک به تدین به یک مسأله خلاف داده ولو اینکه آن مسأله از ضروریات نباشد و یا اینکه در بعضی از این روایات به منکر ضروری، یعنی خب در لسان روایات جنبه؟ ضروری که نیست، به آن فرائض حتی جهت شرک و کفر را نداده، در بعضی از آنها غلات را کافر و مشرک و موجب اعدام آورده‌اند. کیفیت عمل امیر المؤمنین علیه السلام با غلات، خب برای ما موجب یک نظر در این احکام و روایات هست. در قبال آن ما می‌بینیم که مواردی هست که ترتب این عواقب و احکام در آنها نشده. این مسائل مختلفی که در اینجا هست تمام اینها معلول عدم توجه کافی به مسأله ارتداد و به حقیقت ارتداد است و اختلافی که در عبارات و کلمات فقهاء مشاهده می‌شود این اختلاف ناشی می‌شود از اینکه به این مسأله آن طور که باید و شاید، نپرداختند یا اینکه بعضی از ادله و بعضی از آن نظرات ممکن است از دید آنها مخفی باشد، چطور اینکه از دید ما هم شاید مخفی باشد، کلنا ندعی وصلاً لیلی. ما نمی‌توانیم مدعی باشیم بر اینکه همه موارد را استقصاء کردیم. هر کسی بر طبق نظر و بر طبق فحوصی که دارد به همان مقدار خب طبعاً مکلف است. این مسأله روایات و اینها

را ما باید برای زمان دیگری قرار بدهیم و فعلاً از امروز به مسأله اساسی که دخالت عقل و علم در ترتب احکام است می پردازیم.

لا شکّ و لا شبهه در این که اصل اول و حَجَرِ اساسی در ترتب احکام و مسائل بر مکلف عقل است و عقل یکی از شرایط اساسی برای تعلق تکلیف است که همه فقهاء اجماعاً و حتی بالسیره الثابتة عند المسلمین من العامة و الخاصة، تمام اینها حتی یُعَدُّ هذا من ابدہ البدیهیات و من ابدہ الضروریات، این مسأله عقل را در اینجا مدّ نظر قرار می دهند.

لا شکّ در اینکه بر مجنون خطاب تعلق نمی گیرد به جهت اینکه امثال از مجنون متمشی نیست و لا شکّ در این که بر صبی خطاب تعلق نمی گیرد به جهت اینکه عقل در او هنوز در مرحله بالاستعداد و بالملکه وجود دارد و هنوز به فعلیت نرسیده است. منظور ما از فعلیت عقل که شرط اول برای تکلیف است و این مسأله بسیار مهمی است که انشاء الله در مباحث بعد از ارتداد، اگر خدا بخواهد [باید آن را بیان بکنیم] - از الآن قولش را بدهیم که دیگر نتوانیم خلف وعده کنیم - و آن مسأله بلوغ است. بعد از ارتداد این مطلب را می آئیم در آنجا عرض می کنیم و در خود اینجا هم خب این مطلب وجود دارد و آن این است که شرط اول برای تکلیف عقل است.

تکلیف یعنی چه؟ تکلیف یعنی موقعیتی که مخاطب و انسان، آن موقعیت را در قبال اوامر و نواهی مولا در خودش احساس می کند، این می شود تکلیف، یعنی مکلف در مقام امثال اوامر و نواهی مولا، آن جنبه عبودیت خودش را احراز می کند، این مقام، مقام تکلیف است.

بنابراین آنچه که از این دایره خارج می شود مجنون است، مجنون احراز یک همچنین موقعیتی را نمی تواند بکند. یکی از آن مواردی که از این دایره خارج می شود صبی است. صبی و طفل نمی تواند احراز موقعیت خود را در قبال مولا بکند، یعنی احرازی که مطلوب مولا است و بر آن احراز، ثواب و عقاب مترتب است آن احراز را صبی نمی تواند بکند. چون عقل صبی هنوز به مرحله و فعلیتی نرسیده است که مصالح و مفاسد را تشخیص بدهد. وقتی یک شخصی، انسانی مصالح و مفاسد را تشخیص نداد، آن موقعیت تکلیف و اطاعت از اوامر و نواهی مولا در وجود او محقق نخواهد شد. این مربوط به صبی است. بناءً علی هذا تکلیف دائر مدار احراز...

سوال: مصالح و مفاسد تشخیص ندارد، امر مولا دلالت بر مصالح و مفاسد می کند، مگر اینکه بگوییم اینجا چون اینها عقل ندارند مصالح و مفاسد را نمی توانند بفهمند، اختیار هم سلب می شود دیگر، چون اختیار ندارد در اینجا.

جواب: ببینید امر مولا که دلالت بر مصالح و مفاسد می کند بر مصالح و مفاسد مترتبه بر شعور و ادراک

مکلف را می‌کند، آیا خطاب مولا به نائم تعلق می‌گیرد؟ چرا نمی‌گیرد؟ به خاطر این که نائم احراز موقعیت خودش را در قبال مولا نکرده. مولا در مرحله اول باید شخص مستعد برای القای امر نهی را پیدا بکند بعد امر و نهی را به او القاء بکند، مولا به دیوار که نمی‌تواند اوامر و نواهی را القاء بکند، مولا به این فرش که نمی‌تواند القای اوامر و نواهی را بکند. در وهله اول باید فرد مستعد برای این مقام مخاطب در القای اوامر و نواهی پیدا بشود. حالا [بنا بر این مطلب] صبی آیا فرد مستعد هست یا نیست؟ رضیع آیا فرد مستعد هست یا نه؟ رضیع نمی‌تواند از جایش تکان بخورد چطور بیاید در اینجا...؟

یادتان هست من یک وقتی یک بحثی کردم مبنی بر این که احکام مترتب بر موضوعات هستند و شرائط است که موجب تحقق موضوعات هست و آن بحث حجاب و نکاح و بحثهای دیگر مثل تعلق اوامر یا نواهی بر عاجز که چطور می‌تواند باشد که مثلاً فرض کنید که آیه **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ ...** ﴿النور، ۳۰﴾ آیا این خطاب متعلق به اعمی هست یا نه؟ نیست دیگر، **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ** چرا؟ چون موضوع محقق نیست در اینجا. موضوع غض بصر است و بصر در اینجا نیست، بصر از باب عدم و ملکه است. بصر در عمی است در آنجایی که در آنجا بصر باید باشد و خطاب غض بصر در موقع و ظرفی است که در آنجا بصر باشد وقتی که در آنجا بصر نبود خطابی هم نیست. مثل این که اگر خطاب تعلق بگیرد به یک موضوعی که شرط برای تحقق خطاب در آنجا منتفی باشد، پس باید بگویم خطاب تعلق به مجنون هم می‌گیرد، خطاب به وزن فرد که تعلق نمی‌گیرد، خطاب به ظرفیت تلقی است، مخاطب، مخاطبی باشد که بتواند خطاب را تلقی کند، اگر مجنونی نباشد که خطاب را تلقی کند، این مولا هزار دفعه به او بگوید لاتزن، هزار دفعه به او بگوید صل، هزار دفعه به او بگوید صم، وقتی مجنون است خب مجنون چطور می‌تواند تلقی کند؟ اصلاً معنا ندارد. لذا القاء خطاب به مجنون از مولای حکیم لغو است. اصلاً از مولای عرفی لغو است چه برسد به مولای حکیم! عقل شرط اساسی برای این مسأله است.

بنابراین اگر صبیی موقعیت خود را نتوانست در برابر مولای حکیم احراز کند یعنی آن مسأله ثواب و عقاب و مصالح و مفسدی را که مترتب است بر اتیان اوامر و کف نفس از نواهی، آن ثواب را اصلاً نفهمید، چگونه یک مولای حکیم می‌تواند امر و نهی را به او القاء کند؟ خب این مسأله الان هست دیگر، الان بچه ای که، فرض کنید که دخترده ساله ای که دنبال عروسک می‌رود و می‌خواهد عروسک بخرد، یا پول از باباش می‌گیرد که برود پفک نمکی از سر کوچه بخرد، این دخترده ساله، اصلاً مصالح و مفسد خود را الان می‌تواند ادراک بکند؟ اگر فرض کنید که پدرش هزار تومان بدهد، همه هزار تومان را می‌رود پفک و بیسکویت می‌خرد می‌آورد در خانه، اصلاً نمی‌گوید این هزار تومان... و در موقع خوردن، همه اش را برمی‌دارد می‌خورد، هر چه به او می‌گویند این کبدت از بین می‌رود، کلیه ات از بین می‌رود، معلوم نیست توی این ها چیست،

این فقط حساب شیرینی و مزه‌اش را می‌کند، چیز دیگر را احساس نمی‌کند، خب این که مصالح و مفسد را نمی‌فهمد. لذا در همین موالیان عرفی، اگر پدر بیاید به او هزار تومان بدهد مردم مذمت می‌کنند پدر را، می‌گویند چرا به او هزار تومان دادی؟ باید به او ده تومان بدهی، به اندازه یک پفک، به اندازه یک بیسکویت باید به او پول بدهی. آن وقت این مولای عرفی مورد مذمت مردم واقع می‌شود اما آن مولای حکیم که تعلق او امر و نواهی بر او و ترتب عقاب و ثواب بر این اوامر و نواهی که مشروط به هزار وادی تو در تو و هزار سر و هزار بطن و به هزار احتمال است آن وقت آن همان طور تعلق گرفته اوامرش به یک بچه ده ساله؟ خب این مسخره نیست؟ آیا ما می‌توانیم بگوئیم یک بچه ده ساله متعلق تکلیف است؟ این اصلاً امکان ندارد. چطور ممکن است یک دختر ده ساله که کارهایش کارهای یک بچه است متعلق تکلیف باشد آن هم تکلیفی که عقاب بر آن بار بشود؟! فرض کنیم اگر یک دختر ده ساله صبح بلند نشد نماز را بخواند و در همان موقع از دنیا رفت خدا او را عقاب می‌کند؟ عقاب ندارد. این اصلاً نمی‌فهمد نماز چیست، نماز هم اگر بخواند به خاطر ترس می‌خواند، به خاطر جایزه می‌خواند که پدرش به او می‌دهد، به خاطر تشویق و ترغیب و اینها می‌خواند.

پس آن حجر اساسی و محور برای تکلیف، آن در وهله اول مسأله عقل است. مسأله عقل یعنی آن کیفیت ارتباط انسان با مبدأ، احراز موقعیت انسان با آن مبدأ. این مطلب هم مطلب بسیار مهمی است.

بر این اساس روایاتی که در مورد مرأه است که ارتداد مرأه را موجب افناء و اعدام نمی‌داند ولو این که این ارتداد، ارتداد فطری باشد، به همین مسأله بر می‌گردد. یعنی چون زن دارای غلبه احساسات بر قوای عاقله اوست، از آن قوای عاقله‌ای که موقعیت او را در برابر تکلیف و مصالح و مفسد [احراز می‌کند] نمی‌تواند آن طور که باید و شاید بیاید و وجدان کند لذا گفته‌اند اگر زن مرتد شد نباید او را اعدام کرد بلکه باید او را در مضیقه و اینها قرار داد تا این که برگردد، چرا؟ چون عقل ندارد، حالا عقل ندارد که منظور این است که عقل او، آن عقلی که بتواند واقعاً موقعیت خود را بیابد، نیست و نمی‌تواند به مجرد...، خب خودتان دیگر خیلی دیدید که زن تا با شوهرش دعوا می‌کند، به پیغمبر فحش می‌دهد! بابا به پیغمبر [چه مربوط است که] تو حالا با شوهرت دعوا کردی؟ حالا شوهرت آن طور که باید و شاید مثلاً فرض کنید که محبت نکرده، لطف نکرده - این طور نیست آقا؟ - اگر مرد محبت کافی بکند، زن هم به پیغمبر فحش نمی‌دهد، همه اش تقصیر شوهرهاست!

سؤال: پس در اینجا می‌توانیم یک قاعده دیگر هم استنباط کنیم، بگوئیم هر جا دیدیم که احساسات بر عقل غلبه دارد آنجا حکم افناء و اعدام نباشد ولو این که مرد باشد، طرف مرد هست ولی احساسات او شدید است پس حکم زنها را بر او بار کنیم؟

جواب: بله، خب همین کار را می‌کنیم، یواش یواش، شما می‌خواهی با پنج دقیقه کار تمام بشود، صبر

کنید، شوی شوی، یواش یواش که اقلأً یک چیزی بفهمیم، حالا ان شاء الله ما، در این بحثی که راجع به عقل و علم و اینها می‌کنیم مطلب خیلی دامنه دارد، یعنی خیلی طول می‌کشد و عمده کلام و محور برای بحث هم مسأله علم و جهل و توان و تکلیف است و این مسأله را اگر توانستید در باب ارتداد از عهده‌اش برآید تمام اشکالاتی که الان در باب آزادی اندیشه و فکر و حریت فکر و اینها می‌کنند که در اسلام نیست و فلان و اینها، همه اینها حل می‌شود و این مسأله است، البته با آن مبنایی که ما داریم بر این که فعل امام نمی‌تواند [مبین] نظر امام باشد آلا اینکه انسان احراز بکند مبانی را و خیلی از روایاتی که خب آن روایات موجب شده است که از فعل امام استفاده استنباط یک حکم شرعی را کردند، آنها هم مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد.

پس بنابراین مسأله اساسی بر این است که انسان می‌داند یک دفعه حکمی که برای مرد و زن می‌آید و هیچ فرقی بین مرد و زن نیست، لا فضل لعربی علی عجمی مثلاً کذا کذا آلا بالتقوی یا یا ایها الذین امنوا به خطاب واحد که در اینجا روی چه لحاظی اسلام آمده مرأه را از این قاعده مستثنی کرده است؟ با همین ادله‌ای که ما داریم النساء نواقص العقول و نواقص الایمان یا و اما عایشة فقد ادرکها ضعف رأی النساء، یا فرض کنید که در مورد وصیت امیرالمومنین به امام حسن علیهما السلام در حاضرین یا در مورد کلمات پیغمبر، من حیث المجموع وقتی که ما...، حالا راجع به آنها خب این بحث دیگر برای روز بعد انشاء الله که راجع به این قضیه می‌آیم بحث می‌کنیم، اگر ما بیایم نگاه بکنیم ببینیم واقعاً چه فرقی واقعاً بین مرد و زن است که یک حکمی بدون دلیل نسبت به مرد تا این حد شدید است که اگر شخصی مرتد بشود باید اعدام بشود و همین حکم نسبت به زن ابدأً؟ یعنی چه؟ خب این چیست؟ خب بالاخره ما که نمی‌توانیم به صرف تعبّد بگویم که تعبداً زن از این قاعده مستثنی است، تعبّد بر نمی‌دارد قضیه، جا جای تعبّد نیست. خروج عن الاسلام است، خروج عن الاسلام موجب کفر است، کفر هم که فرقی نمی‌کند بین زن و بین مرد، کفر هم موجب اعدام است، فرقی نمی‌کند بین مرد و زن. یک مرتبه می‌آیم در اینجا می‌بینیم نصف یا دو سوم این مجتمع که زن هست از این قاعده مستثنی می‌شوند، پس فقط این حکم می‌ماند برای مرد که مسأله...! خب این انسان را به این مطلب می‌رساند که این قضیه چیست؟

خب حالا شما هر جهتی که می‌خواهید بر این قضیه بار کنید. مسأله اول، مسأله اسلام، مسأله دین، مسأله اعتقاد است. آن چه که موجب خروج است عمل ظاهر که نیست، اعتقاد انسان است نسبت به یک قضیه، هذا هو الاسلام، هو الاسلام فی النفس و العمل فی الخارج، الاسلام الاعتقاد با الجوانح و العمل بالجوارح، این اسلام است. خب این اسلام وقتی که این اعتقاد شد، خروج از این اعتقاد بعله من العلل و بغرض من الاغراض و بجهة من الجهات، این موجب کفر است، حالا باید در اینجا ما ببینیم اینکه آمده در اسلام زن را جدا کرده از این قضیه، خب این برای چیست؟ حالا شما ضعف قوای دماغی او حساب کنید، ضعف قوای جسمانی او

حساب کنید، غلبه احساسات حساب کنید، فشار و ثقل و صعوبت کار در منزل حساب کنید، حمل و اوضاع و طمٹ و ایام ضعف او حساب کنید، به هر دلیل و جهتی شما این مطلب را مرتبط بدانید بر گشتش به این است که ...

... و در مقابل با این خصوصیات البته ما که این ها را حساب نمی کنیم ما می گوئیم به عقل اصلاً برمی گردد، ولی بر فرض هم که این مسائل دخیل باشند اینها موجب می شوند که عقل نتواند این مسائل را از مسائل موقعیت و خصوصیت و مصالح و مفسد او جدا کند، بیاید جدا کند. فرض کنید که من باب مثال یک شخصی با یک نفر دعوا دارد برود بزند تو سر برادر این، خب برادر این با تو دعوا دارد تو چرا می روی برادر این را می زنی؟ حالا اگر آمد این کار را کرد معلوم می شود این فرد یک خورده عقلش کم است دیگر. می گوید چون الان صرف انتساب بین این برادر با این برادر هست اگر این یک خطایی انجام داد من چون دستم به او نمی رسد عقابش را متوجه این می کنم! این معلوم است کم دارد. این معلوم است مخبل است.

حالا زن هم فرض کنید که در محیط زندگی فشار به او وارد می شود، کارش زیاد است، ضعف پیدا می کند، به هر جهتی از جهات می آید در اعتقادش تصرف می کند، خدا را می گذارد کنار، پیغمبر را می گذارد کنار، همه چیز را می گذارد کنار، این مال چیست؟ به خاطر ضعف عقلش است دیگر. این استعداد و قدرت برای امتیاز و افتراق بین این خصوصیت و بین این خصوصیت را ندارد می آید قضیه را به چیز دیگر سرایت می دهد. به همین جهت اسلام آمده این حکم را از او (زن) برداشته گفته او را در مضیقه قرار بدهند تا به واسطه مضیقه دوباره به خود برگردد، موقعیت خودش را دوباره بازیابی کند، فرجه به او داده می شود، فرصت به او داده می شود. حالا این در مورد زن که البته خب این بحثش می آید، یعنی خواهی، نخواهی جهاتی که در آن هست و اینها، این بعداً می آید، من فقط خواستم یک اشاره ای بکنم.

بناءً علی هذا مسألة اول در باب تکلیف، رشد عقلی است، اینکه عقل به یک مرحله رشد واقعی برای این خصوصیات برسد و بر این اساس تکلیف، خداوند علم و جهل را قرار داده است چون علم و جهل جدای از عقل نیست، **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ...** ﴿البقرة، ۲۸۶﴾ **قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ** ﴿الأنعام، ۱۴۹﴾ حدیث رفع و امثال ذلک اینها می توانند از ادله ای باشند که ما باید اینها را انشاء الله در روزهای آینده مورد دقت قرار بدهیم. توانم دیگر رفت، اول زیاد صحبت کردیم. می خواستم امروز در حدیث رفع بحث را ادامه بدهم ...

سؤال: جای سؤال هست برای کفار بالأخره که از ما بپرسند اسلام چرا روی عقیده اینها دست گذاشته؟ سفت پایه گذاری کرده که اگر عقیده نداشتی باید اعدام بشوی، چرا؟

جواب: عرض کردم شما می خواهی با پنج دقیقه کار را تمام کنید! این مسائل برای بعد است که جهاد

برای چیست؟ **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ...** ﴿البقرة، ۲۵۶﴾ چه معنا دارد؟ اگر کسی کافر بود آیا اسلام به او احترام می‌گذارد یا نمی‌گذارد؟ وظیفهٔ اسلام چیست؟ مقتضای لطف چیست؟ چند ماهه به دنیا آمدید؟!

سؤال: ... خب یک خصوصیتی، مصلحتی را مردم ادراک می‌کنند که امام برای چه ...

جواب: بله، خب این هم می‌فهمد دیگر.

سؤال: از این جهت الان نمی‌تواند عمل کند...

جواب: نه، وقتی که احساس بکنند می‌بینند شاید آن خصوصیت راجع به او نیست راجع به عامهٔ مردم

است مثل حلیت شرب خمر می‌ماند تا قبل از اینکه حکمش را بدهند...

اللهم صل على محمد و آل محمد